

روایتی متفاوت از میرزا رضای کرمانی

۱۱ مهر ۱۴۰۲ ساعت ۱۷:۵۱

موقعی که اتابک می‌خواست سوار کالسکه‌اش بشود، جلویش را گرفت و ماجرا را شرح داد. از قرار معلوم اتابک ظاهراً سری تکان می‌دهد و بی‌آنکه کلامی به زبان بیاورد پی کار خود می‌رود. به محض دور شدن کالسکه اتابک، نوکرها و قراول و یساول حکومتی می‌ریزند، میرزا را می‌گیرند و با فحش و کتک او را به محبس میدان مشق که زیر سردر باغ ملی بوده، می‌برند و توی سیاه‌چال تاریک حبسش می‌کنند.

روایت قتل ناصرالدین‌شاه و سرگذشت ضاربش، میرزا رضا کرمانی را بارها و بارها شنیده‌ایم، اما شاید هیچ کدام جالب‌تر از حکایت خانواده ضارب از زندگی او، زجرهایی که کشیده و بلاهایی که بعد از این واقعه بر سر اهل خانه‌اش نازل شده نباشد. از دریچه نگاه زهرا خانم، همسر میرزا رضا، تصویر او سیمای مردی زخم‌خورده از مردان حکومت است که به هیچ وجه حاضر به تحمل ظلمی که در حقش شده نیست و مدام در مسیر احقاق حقوق مسلم خود متحمل زندان و شکنجه می‌شود. همسر میرزا رضا از شب عروسی خود که به سادگی برگزار شده حرف می‌زند و قول‌هایی که میرزا در آن شب به او می‌دهد: «اگر خدا خواست و توانستم حق خودم را از این حاکم ظالم بگیرم که زندگی خوبی برایت درست می‌کنم، اگر نه به خاطر تو حاضرم تن به هر کاری بدهم و لقمه نانی گیر بیاورم و همین جا زندگی کنیم، چون دیگر روی برگشت به کرمان را ندارم.» اما این خوشی چند ماه بیشتر دوام نمی‌آورد، چون میرزا که به دنبال پس گرفتن حقوقش از حاکم کرمان است مدام به اتابک عریضه می‌نویسد و هر روز به در خانه او می‌رود. وقتی می‌بیند که نتیجه‌ای عایدش نمی‌شود، یک روز خسته از بیکاری و دربه‌داری در مقابل خانه اتابک به انتظار می‌نشیند.

«موقعی که اتابک می‌خواست سوار کالسکه‌اش بشود، جلویش را گرفت و ماجرا را شرح داد. از قرار معلوم اتابک ظاهراً سری تکان می‌دهد و بی‌آنکه کلامی به زبان بیاورد پی کار خود می‌رود. به محض دور شدن کالسکه اتابک، نوکرها و قراول و یساول حکومتی می‌ریزند، میرزا را می‌گیرند و با فحش و کتک او را به محبس میدان مشق که زیر سردر باغ ملی بوده، می‌برند و توی سیاه‌چال تاریک حبسش می‌کنند.»

دو، سه هفته از غیبت میرزا رضا می‌گذرد و همسرش که کاملاً از او بی‌خبر است، یک روز بالاخره تصمیم می‌گیرد خودش به دنبال شوهرش بگردد «چادرم را به سر انداختم و دور تا دور شهر سراغ او را گرفتم تا عاقبت فردی که شاهد دستگیری میرزا بود به من گفت: شوهرت را چماق به دست‌های حکومتی گرفتند و بردند حبس.»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/49323/کرمانی-رضای-میرزا-متفاوت-روایت>